

مارسل پروست

در جستجوی زمان از دست رفته

طرف خانه سوان

ترجمه مهدی سحابی



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

CHALAM PUBLICATION CO. دانتھالانتھ





## در جستجوی زمان از دست رفته

۱

طرف خانه سوان

۲

در سایه دوشیزگان شکوفا

۳

طرف گرمانت ۱

۴

طرف گرمانت ۲

۵

سدوم و عموره

۶

اسیر

۷

گریخته

۸

زمان بازیافته



مارسل پروست

در جستجوی زمان از دست رفته

۱

طرف خانه سوان

ترجمه مهدی سحابی

نشر مرکز





در جستجوی زمان از دست رفته

۱

طرف خانه سوان

ترجمه مهدی سعایی

چاپ اول ۱۳۶۹، شماره نشر ۱۵۳

چاپ پنجم ۱۳۷۶، ۲۰۳۰ نسخه، چاپ سعیدی

کلیه حقوق برای نشر مرکز محفوظ است

نشر مرکز، تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۳۴

کد پستی ۱۴۱۴۶

ISBN: 964-305-036-X

شابک: X-۰۳۶-۳۰۵-۹۶۴

## فهرست

|               |                         |
|---------------|-------------------------|
| ۶             | زندگی پروست             |
| ۱۳            | یادداشت ناشر            |
| ۱۴            | یادداشت مترجم           |
| ۱۷            | دیباچه                  |
| طرف خانه سوان |                         |
| ۶۳            | بخش نخست — کومبره       |
| ۲۷۵           | بخش دوم — عشق سوان      |
| ۵۰۱           | بخش سوم — نام جاها: نام |
| ۵۵۳           | یادداشت ها              |
| ۵۸۱           | کتابشناسی               |

## زندگی پروست

- ۱۸۷۱ در روز دهم ژوئن، چهل روزی پس از پایان خونین کمون پاریس، مارسل پروست در اوتوی (امروزه حومه پاریس) به دنیا می آید. پدرش، آدرین پروست، پزشکی سرشناس و مادرش ژان وی، فرزند یک دلال ثروتمند بورس است.
- ۱۸۷۳ ۲۴ مارس، تولد روبر، تنها برادر پروست، که بعدها حرفه پدر را دنبال خواهد کرد.
- ۱۸۸۰ نخستین حمله آسم پروست، بیماری ای که در همه زندگی دچار آن خواهد بود.
- ۱۸۸۲ پروست وارد مدرسه کندورسه می شود.
- ۱۸۸۶ پروست در شانزله‌لیزه با ماری دو بنارداسکی، دختر یک اشراف‌زاده لهستانی آشنا می شود که در «جستجو» یکی از الگوهای شخصیت ژیلبرت سوان است.
- ۱۸۸۸-۹ در کندورسه، پروست به کلاس «فلسفه» می رود که دبیر آن، ماری آلفونس دارلو (۱۸۴۹-۱۹۲۱) بر تربیت فکری او اثر بسیار می گذارد. با نشریه ادبی دبیرستان، به نام Revue Lilas همکاری می کند. پایش به محافل اشرافی باز می شود که در آنها از جمله با پرنسس ماتیلد بناپارت، و مادکن لومرنقاش آشنا می شود. این دو، به ترتیب، در «جستجو» یکی از الگوهای دوشس دوگرمانت و مادام وردورن می شوند.
- در ۱۵ ژوئیه ۱۸۸۹ پروست دیپلم ادبی می گیرد. در نامه‌ای به آناتول فرانس (که در «جستجو» برگوت نویسنده است) می نویسد که از چهار سال پیش کتاب‌های او را از حفظ است.

- ۱۸۸۹ در ماه نوامبر دوره یک ساله سربازی «داوطلبانه» پروست، در هنگ ۷۶ پیاده اورلئان آغاز می شود.
- در ۱۹ مارس، در ایلیه (الگوی کومبره در «جستجو») مادر بزرگ پدری پروست درمی گذرد.
- ۱۸۹۰ دوم ژانویه، درگذشت مادر بزرگ مادری.
- پروست در دانشکده حقوق پاریس نام نویسی می کند.
- ۱۸۹۱ گذشته از دانشکده حقوق، بطور نامرتب در کلاسهای آلبر سورل و آناتول لوروا بولیو در دانشکده علوم سیاسی، و در کلاسهای برگسون در سوربن شرکت می کند.
- دوستی با ژان پوکه (یکی دیگر از الگوهای ژیلبرت سوان).
- تایستان، اقامت در کابور (یکی از الگوهای بلبک در «جستجو»)
- ۱۸۹۲ آغاز فعالیت‌های ادبی جدی پروست. همکاری با نشریه Le Banquet. در این نشریه ۱۵ مقاله از جمله یکی با عنوان «یک قصه نوئل» چاپ می کند که بعدها در کتاب خوشی‌ها و روزها خواهند آمد.
- آشنایی با آناتول فرانس.
- پروست در رفت و آمد هرچه بیشتر به محافل اشرافی، به کنتس لور دوشوینیه (یکی دیگر از الگوهای دوشس دوگرمانت) دل می بندد.
- ۱۸۹۳ آشنایی با کنت روبر دو مونتسکیو (یکی از مشخص ترین الگوهای بارون دوشارلوس در «جستجو») و کنتس گرفول (یکی دیگر از الگوهای دوشس دوگرمانت).
- نوئل مهم بی اعتنا را می نویسد که می توان آن را نخستین طرح عشق سوان دانست. (این نوئل در ۱۸۹۶ چاپ شد).
- ۱۰ اکتبر. لیسانس حقوق.

۱۸۹۴

رفت و آمد هرچه بیشتر پروست به محافل اشرافی فوبور سن ژرمن،  
محلّه اشراف پاریس.

تدارک لیسانس ادبیات در سوربن، با درس خصوصی دارلو.  
آغاز دوستی با رینالدو هان (۱۸۷۴-۱۹۴۷) موسیقیدان جوان  
ونزوئلایی و شاگرد ماسنه.  
آوریل، آشنایی با اسکار وایلد.

اکتبر، سروان آلفرد دریفوس به اتهام جاسوسی برای آلمان دستگیر و  
در دسامبر به خلع درجه و تبعید همیشگی به «جزیره شیطان» (در  
گویان فرانسه) محکوم می شود. بدین گونه «ماجرای دریفوس»  
آغاز می شود که آرای عمومی فرانسه را به دو دسته تقسیم می کند.  
مارس، لیسانس ادبیات.

۱۸۹۵

ژوئن، پروست در مسابقه ای برای گرفتن سمت دستیار کتابدار در  
کتابخانه مازارن پاریس برنده می شود.  
ادامه همکاری با نشریات ادبی.

برای نخستین بار با سونات در دو مینور برای پیانو و ویلن اثر سن سان  
آشنا می شود (که در «جستجو»، با ترکیب با عناصر و تجربیات  
موسیقایی دیگر، به صورت سونات ونتوی درمی آید).  
سپتامبر- اکتبر، دیدار از منطقه برتانی، در اینجا، آغاز نگارش رمان  
بزرگ ژان سنتوی، که تا ۱۸۹۹ روی آن کار و سپس آن را رها  
خواهد کرد (این اثر ناتمام نخستین بار در سال ۱۹۵۲ چاپ شد).

۱۸۹۶

چاپ نوول بی اعتنا در نشریه «زندگی معاصر»  
چاپ چهار شعر پروست، که رینالدو هان برای آنها آهنگ ساخته  
است.

۱۳ ژوئن، چاپ کتاب خوشی ها و روزها، با مقدمه آناتول فرانس و

- تصویرهای مادلن لومر.  
 مرگ دایی بزرگ پروست، لویی وی.  
 مرگ پدر بزرگ مادری، ناته وی.
- ۱۸۹۷ فوریه. دوئل پروست با ژان لورن، روزنامه‌نگاری که او را به  
 همجنس‌گرایی متهم کرده بود.  
 پروست به طرفداران تجدیدنظر در محاکمه دریفوس می‌پیوندد. سالن  
 خانم اشتراوس به صورت ستاد دریفوسی‌ان درمی‌آید.
- ۱۸۹۸ چاپ نامه سرگشاده معروف امیل زولا دربارهٔ ماجرای دریفوس  
 («من متهم می‌کنم»، روزنامه لورور) که به خاطر آن به ۱۶ ماه  
 زندان محکوم می‌شود.
- ۱۸۹۹ آغاز علاقهٔ پرشور پروست به آثار جان راسکین، هنرشناس انگلیسی.  
 آغاز کار پروست بر ترجمهٔ تورات آمین راسکین، با همکاری مادرش  
 و یک دوست انگلیسی.
- محاکمهٔ دوبارهٔ سروان دریفوس. تجدیدنظر در حکم پشین و  
 محکومیت او به ده سال زندان. رئیس جمهوری درخواست عفو او را  
 می‌پذیرد و پرونده دریفوس را بسته اعلام می‌کنند (اما در واقع، در  
 سال ۱۹۰۶ است که دریفوس بیگناه، و ماجرای او ناشی از  
 «خطا» اعلام می‌شود).
- ۱۹۰۰ برکناری پروست از کتابخانه مازارن (به دلیل حضور نیافتن بر سر کار  
 در دوره‌های طولانی بیماری و گرفتاری).
- ۲۰ ژانویه، مرگ جان راسکین.  
 ژوئن. پایان ترجمهٔ تورات آمین.
- ۱۹۰۲ دسامبر. امضای قرارداد ترجمهٔ کتاب نامبرده، و همچنین کنجد و  
 سوسنها، اثر دیگر راسکین، با انتشاراتی «مرکور دو فرانس».

- ۱۹۰۳ آغاز مقالات پروست دربارهٔ سالنهای پارسی برای روزنامهٔ فیگارو.  
نوامبر. مرگ پروفیسور آدرین پروست.
- ۱۹۰۴ انتشار تورات آمین.
- ۱۹۰۵ سپتامبر.  
مرگ مادر پروست.
- دسامبر. پروست در بولونی سورسن زیر نظر دکتر سولیه بستری می‌شود.
- ۱۹۰۶ پروست در آپارتمان شمارهٔ ۱۰۲ بولوار هوسمن ساکن می‌شود.  
دیوارهای اتاق خواب (و کار)ش را با لایه‌هایی از چوب پنبه می‌پوشاند تا سر و صدای بیرون در آن رخنه نکند. در چنین اتاقی است که پروست رفته رفته خود را برای نوشتن «جستجو» منزوی خواهد کرد.  
انتشار کنگد و سوسنها.
- ۱۹۰۸ ژانویه. آغاز احتمالی آنچه بعدها در جستجوی زمان از دست رفته خواهد شد. کار بر روی پژوهشی انتقادی دربارهٔ سنت بوو که ناتمام خواهد ماند و گهگاه با «جستجو» درمی‌آمیزد. (علیه سنت بوو در سال ۱۹۵۴ چاپ شد.)
- ۱۹۰۹ پروست تقریباً هرگونه رفت و آمدی را کنار می‌گذارد و یکسره به نوشتن می‌پردازد. نخستین نگارش عشق سوان را به پایان می‌برد.
- ۱۹۱۲ چاپ بخشهایی از «جستجو» در روزنامهٔ فیگارو (گویی سفید، گویی سرخ، پرنوآفتاب روی بالکن، کلیسای روستا).
- ۱۹۱۳ پس از شکست تلاش‌های بسیارش برای قبولاندن اثر به چند ناشر، سرانجام انتشاراتی برنار گراسه می‌پذیرد که جستجوی زمان از دست رفته را (که در سه جلد پیش‌بینی شده است) به خرج نویسنده

- چاپ کند. طرف خانه سوان، جلد اول، که به گاستون کالمت مدیر  
 فیگارو تقدیم شده است، در نیمه دوم نوامبر منتشر می شود.
- در شماره ژانویه «نشریه نوین فرانسه» (NRF) ارگان گروه ادبی و  
 دستگاه انتشاراتی به همین نام و زیر نظر آندره ژید و ژاک ریویر،  
 مقاله ای درباره سوان چاپ می شود. این مقاله راه را برای نزدیکی  
 پروست به NRF، ژاک ریویر و به ویژه آندره ژید (که اعتراف  
 می کند با نپذیرفتن چاپ «سوان» خطای بزرگی کرده است)  
 می گشاید. اوت. اعلام جنگ آلمان با فرانسه.
- پروست طرح اثر خود را بکلی تغییر می دهد. آنچه در آغاز سه جلد  
 (طرف خانه سوان، طرف گرمانت، زمان بازیافته) پیش بینی شده بود  
 هر چه گسترده تر و طولانی تر می شود.
- در ماه اوت ۱۹۱۶ پروست از انتشاراتی برنار گراسه جدا می شود و  
 حق چاپ جلد دوم اثر خود را به گالیمار می دهد.  
 چاپ تازه طرف خانه سوان توسط NRF (۱۹۱۷).
- نوامبر. پایان جنگ. ۱۹۱۸
- مقدمه پروست بر گفته های نقاش نوشته ژاک امیل بلانش.  
 ژوئن. چاپ جلد دوم «جستجو»، در سایه دوشیزگان شکوفا، چاپ  
 مجموعه مقالات Pastiches et Mélanges.
- نوامبر. جایزه ادبی گنکور، یا شش رأی در برابر چهار رأی (که به  
 صلیب های چوبی رولان دورژل داده شده بود) به در سایه دوشیزگان  
 شکوفا تعلق می یابد. پروست ناگهان معروف می شود.
- چاپ بخش اول طرف گرمانت. ۱۹۲۰
- چاپ بخش دوم طرف گرمانت و بخش اول سدوم و عموره. ۱۹۲۱
- چاپ بخش دوم سدوم و عموره در سه جلد. ۱۹۲۲



در میانه اکتبر پروست به برونشیت دچار می شود. اما به نوشتن  
گریخته ادامه می دهد.  
۱۸ نوامبر. مرگ مارسل پروست.

---

|  |      |
|--|------|
| چاپ اسیر در دو جلد.  | ۱۹۲۳ |
| انتشار گریخته در دو جلد، که به دلیل انتشار اثری از رابیندرانات<br>تاگور به همین نام در آن زمان، با نام آلبترین گمشده بیرون می آید.   | ۱۹۲۵ |
| انتشار زمان باز یافته در دو جلد.   | ۱۹۲۷ |
| چاپ رمان ژان سنتوی در سه جلد.  | ۱۹۵۲ |
| چاپ اثر ناتمام علیه سنت بوو.   | ۱۹۵۴ |
| به بعد: انتشارات پلون پاریس چاپ مجموعه کامل مکاتبات پروست<br>را در برنامه دارد. این مجموعه، که به کوشش و با حواشی فیلیپ<br>کولب چاپ می شود، از سال ۱۹۷۰ آغاز شد و در سال ۱۹۸۷ جلد<br>پانزدهم آن به چاپ رسید که نامه های سال ۱۹۱۶ پروست را<br>در برمی گرفت. | ۱۹۷۰ |

## یادداشت ناشر

«طرف خانه سوان»، پیش از آن که به چاپ دوم سپرده شود، دوبار به طور کامل با متن دستنویس مقابله و تصحیح شد که یکی از این دوبار به وسیله خود مترجم انجام شده است. با آن که تعداد غلطهای چاپی موجود در چاپ اول چندان زیاد نبود، ناشر برای زدودن معدود غلطهای باقیمانده، نود درصد زینکهای چاپ اول را تعویض کرد و اکنون می‌تواند امیدوار باشد که چاپ دوم در حد مقدور فاقد اشتباهات چاپی است.

مترجم محترم برای انجام تغییرات احتمالی در ترجمه از سوی ناشر اختیار داشته‌اند؛ اما چنین مواردی پیش نیامده است و چاپ دوم از نظر متن عیناً با چاپ نخست مطابقت دارد.

## یادداشت مترجم

«طرف خانه سوان»، که پس از هفتاد و چند سال از زمان انتشارش سرانجام به فارسی منتشر می‌شود، کتاب اول از مجموعه هفت کتابی است که رمان «در جستجوی زمان از دست رفته» را می‌سازند. گذشته از خطوط کلی داستانی که این کتابها را به هم می‌پیوندد، و آنها را در فضا و تداوم زمانی یک اثر یگانه می‌گنجانند، هرکدام از هفت کتاب از بسیاری دیدگاهها در خود کامل و مستقل‌اند. در واقع، آنچه داستان نامیده می‌شود تنها رشته‌ای برای به هم پیوستن لحظه‌ها، ساعتها و روزهایی است که هرکدام به تنهایی از «مکان»ها و «شخصیت»های اصلی کتاب سترگی‌اند که بس بیشتر از آن که توصیف‌کننده حالت‌ها و کشمکش‌های ماجراجویی بیرونی باشد، کاونده و پوینده ژرفاهایی درونی است. از همین رو، اغلب درباره اثر پروست گفته می‌شود که می‌توان آن را از هر صفحه‌ای که باشد آغاز کرد، یا گهگاه چند صفحه‌ای از هرکجای آن را، خواند و از ژرفا و گستره اندیشه او، از ظرافت و حساسیت هنرش که «جستجو» را یکی از بزرگ‌ترین آثار ادبیات معاصر جهان می‌کند لذت برد.

«در سایه دوشیزگان شکوفا»، دومین کتاب «جستجو» در دست ترجمه است و به زودی انتشار خواهد یافت. مترجم، و نیز ناشر، برآنند که با بسیج و تمرکز کوشش خود، ترجمه فارسی مجموعه «جستجو» را که برای هردو دارای اهمیتی استثنایی است، هرچه بهتر و هرچه زودتر کامل کنند، و امید آن دارند که در هر حال، و با همه وسواسی

که در کار می‌کنند، خواننده فارسی زبان بتواند در زمانی بسیار کوتاه‌تر از سیزده سالی که برای نخستین خوانندگان فرانسوی کتاب لازم شد، «زمان بازیافته» یعنی کتاب آخر «جستجو» را بخواند.

مترجم بر آن بود که مقدمه‌ای از خود بر کتاب بیفزاید، اما در جریان گردآوری نقدها و تفسیرهایی که باید دستمایه آن می‌شد به تفسیر بسیار تازه و جامعی برخورد و بهتر دانست آن را دیباچه کتاب کند. این تفسیر را جوانی ماکیا، ناقد و پژوهشگر ایتالیایی و یکی از سرشناس‌ترین پروست‌شناسان اروپایی نوشته است. دیدگاه روانشناختی مقاله او بسیار روشنگر است و در میان انبوه رسالاتی که درباره «جستجو» و نویسنده آن نگاشته‌اند چندان همتایی ندارد.

«طرف خانه سوان» از روی دو متن فرانسوی ترجمه شده است. متن نخست، همانی است که با ویرایش پیرکلاراک و آندره فره، به عنوان مبنایی «کلاسیک» برای چاپهای فرانسه و ترجمه به زبانهای دیگر به کار گرفته می‌شود. این متن اولین بار در سال ۱۹۵۴ انتشار یافت و چاپ کاملاً تجدیدنظر شده ۱۹۶۷ آن در دست ماست (هشت جلد، مجموعه «کتاب جیبی» انتشارات گالیمار، پاریس).

متن دوم فرانسه، بسیار تازه است و به همت گروهی به سرپرستی برنار رافالی، در سه جلد چاپ شده است (مجموعه «بوکن» انتشارات روبر لافون، پاریس، ۱۹۸۷). امتیاز این متن به ویژه در

نقطه گذاری آن است که بر پژوهشی طولانی منکی است و یکی از دشواری‌های عمده کار «جستجو» را تا اندازه‌ای آسان می‌کند. نقطه گذاری و پاراگراف بندی و پیرایش چاپخانه‌ای متن فارسی پیرو این دومی است.

افزون بر دو متن زبان اصلی، دو ترجمه نیز برای کمک گیری در حل برخی دشواری‌های ترجمه پروست، یا برای روشن تر دیدن برخی نکته‌های گنگ، به کار گرفته شده است. یکی ترجمه ایتالیایی ناتالیا گینزبورگ (مجموعه Gli Struzzi، انتشارات ایتاودی، تورینو، ۱۹۸۴)؛ دیگری ترجمه انگلیسی اسکات مونکریف و ترنس کیلمارتین (سه جلدی، مجموعه «کلاسیکها» ی پنگوئن، لندن، ۱۹۸۵). متن اخیر به ویژه در جاهایی که باید به فرهنگهای خارجی به فارسی مراجعه می‌شد به کار آمد.

در بخش یادداشت‌های پایان کتاب، برخی نامه‌های ناشناس به خواننده شناسانده یا توضیحاتی درباره متن آورده شده است. در پس آن، گزیده‌ای از کتاب‌شناسی پروست می‌آید که بخش فارسی آن متأسفانه هنوز چندان گسترده نیست. فهرستی از نام آدمها و مکانهای کتاب در پایان جلد آخر خواهد آمد.

# دیاچہ

استعارہٴ توفان

www.KetabFarsi.com



بچه که بودم، سرنوشت هیچکدام از شخصیت های تاریخ مقدس به نظرم دردناک تر از سرنوشت نوح نمی آمد، به خاطر توفان که او را چهل روز در کشتی اش زندانی کرده بود. بعدها، اغلب بیمار بودم، و روزهای درازی را من نیز در «کشتی» می ماندم. آنگاه بود که دریافتم نوح نتوانسته بود هیچگاه دنیا را به آن خوبی که از کشتی ببیند، هرچند که تنگ و بسته بود و زمین در تاریکی فرورفته.

در جستجوی زمان از دست رفته اثر سترگ یک انسان بیمار است. اثر نویسندگانی که برخی از تکان دهنده ترین صحنه های کتابش را به بیماری اختصاص داده است؛ که تصویرهایی بسیار سخت و آکنده از درماندگی از بیماران ترسیم می کند؛ که از بیماری ها با زبانی اساطیری اما همچنین فنی سخن می گوید، زبان کسی که خود می داند و از نزدیک حس کرده است که عادت و الفت به بیماری یعنی چه، و شهر عظیم تخیلش را با خلوص و با هزل از چهره های پزشکان، متخصصان خونسرد یا حسودی انباشته است که استوپی محافل اشرافی آنان را دوره می کند و از ستایش و ارج درخور «اهل علم» برخوردارند. اثر نویسندگانی است که پیوند ناگسستنی بیماری و مرگ را به چشم دیده، و با غایت مهربانی روزی را زیر نظر گرفته است که مرگ در تن بینوای رنجور کسی که دوست می داریم خانه می کند تا او را بکشد، که حضور مرگ را در لحظه ای دیده است که بیماری، تازگی شگرف محدودیت های برگشت ناپذیر را بر زندگی تحمیل می کند؛ آن چنان که مردن خود را نه در لحظه ای که آدم می میرد، بلکه ماهها و گاهی سالها پیش از آن می بینیم، هنگامی که مرگ چون غریبه ای که می رود و می آید و شبی به نظر می رسد که برای همیشه رفته است اما فردایش بازمی گردد، با همه کراهتش در خانه مان ماندگار می شود.



اما مگر نه این که بسیاری از آثار نویسندگان مدرن، از روسو تا کافکا، آثار انسانی‌هایی بیمارند؟ مگر نه این که در بسیاری از آنها، ازیرادوان کارامازوف تا وجدان زنو، بیماری در ساختار اثر جا افتاده است و به صورت یکی از عناصر بیانی درمی‌آید؟ اما این رابطه شیرین و دهشتناک میان انسان و بیماری نزد پروست و یژگی‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. بسیاری از نویسندگانی که به آنان اشاره شد موفق شده بودند علیرغم بیماری‌شان کار کنند و بیافرینند، با بیماری به عنوان نیروی منفی مبارزه کرده بودند که باید از سر راه کارشان برداشته می‌شد، بر آن غلبه می‌شد. اما پروست با بیماری کنار آمده و آن را حتی در سازماندهی زندگی آفرینشی‌اش دخالت داده است. کار او این نیست که در برابر بیماری از خود بپرسد: «چگونه باید از دست این خلاص شد، چگونه باید شفا یافت؟» کاری که هر بیماری در رویارویی با دشمن جانش می‌کند. کار او این است که فکر شفا یافتن، امید شفا یافتن را از خود دور کند. وسوسه شفا آهنگ زندگی را به هم می‌زند، یک آهنگ ساختگی برای آن به وجود می‌آورد. پروست به جایی می‌رسد که می‌گوید پزشک، و گاهی در مورد برخی بیماری‌ها، جسورترین جراحان نیز ناگزیرند از خود بپرسند آیا صلاح هست که بیمار را از بیماری‌اش محروم کنند، او را از دست آن خلاص کنند، آیا عمل جراحی درباره او منطقی است؟ اگر در سازماندهی زندگی معنوی، بدن روح را چون زندانی در خود حبس می‌کند، باید کاری کرد که بیماری، به جای تنگ کردن افقی که شخص ناگزیر است در آن بسر برد، آن را به غایت پهناور کند. به همان گونه که بحرانهای جنون نروال نقطه آغاز و حتی ماده اصلی اثر او می‌شدند و به مفهوم پرورش اصالت ادبی و یژگی‌های آن اثر بودند، و هنرمند می‌توانست آن بحرانها را تا آنجا که جنون در حد بیان‌پذیری باقی می‌ماند توصیف کند (همانند کسی که، در حال خوابیدن، مراحل پیاپی آگاهی‌اش را از بیداری تا خواب دنبال می‌کند تا لحظه‌ای که خواب او را درمی‌گیرد و پرداختن به آن حالت دوگانه هم خواب و هم بیداری غیرممکن می‌شود)، بحرانهای بیماری پروست نیز در درون ماهیت

اثر اوجا می گرفتند و به تعبیری می توان گفت که ادامه آن بودند، و او از آن بحرانها بیرون می جست تا دست به کار نوشتن شود.

پروست در سرتاسر زندگی نویسنده گی اش خانه، اتاق کار، جای کارش را به صورت یک کلینیک کوچک و در عین حال عظیم درمی آورد که در آن، کسی که عمل می کرد خود بیمار بود؛ کلینیک به عنوان یک جای امن، پناهگاهی که آدم هنگام کار کردن در آن ارزش شفا بخش، آرام کننده، و تقریباً دلداری دهنده عادت را درک کند، عادت می کند که به ما امکان می دهد روحی را در چیزها بدمیم که برایمان آشنا و خودمانی است، و نه آنی را که ما را می ترساند. اما پروست چگونه به این درمان مطلق دست یافت؟ به گمان ما به تدریج و با پشت سر گذاشتن مراحل. و این پیشروی این سان دشوار به سوی اتاق امن بیماری، این استحاله خانه و تبدیلش به کلینیک خاصی که بیمار در آن سازماندهی کار و زندگی اش را آغاز می کند، و همه کوشش نه برای این است که از دست بیماری رها شود (آن گونه که در یک بیمارستان معمولی می کنیم)، بلکه با همه توانی که در بدن دارد پایه های اثری را بنا کند که پنداری کلیسایی یا پرستشگاهی باستانی بر فراز یک جزیره است، موضوع این بررسی است، و باید از بسیار دور آغاز کرد چه پروست نیز، هنگامی که به اندیشیدن درباره کتابش پرداخت، از بسیار دور جایی به راه افتاد.

## ۱ - «برای استفاده درست از بیماری ها»

پیش از «جستجو»، سالهای بحرانی بس تاریکی بر پروست گذشت: بحرانهایی در همه زمینه ها و با دامنه ها و ابعاد گوناگون. پیش از هر چیز، بحران نویسنده گی.

پس از موفقیت نخستین کتابش، خوشی ها و روزها در محافل بالا، بقایای آنچه برای او کوششی بلندپروازانه برای نوشتن یک رمان بزرگ به نام ژان سنتوی به حساب می آمد، آشفته، از هم پاشیده، عبث، آمیخته با سکوتی

تقریباً خرافه آمیز، گوشه ای افتاده بود، مانند جنازه ای در یک اشکاف، یا مانند گناهی چنان شرم آور که کننده اش جرأت نکند آن را حتی با خویشان، با دوستانش در میان بگذارد. و کدام دوستان؟ دوستانی که باید به دنبالش بر جاده های اروپا، در کافه ها، تئاترها و رستورانهای پاریسی یله می شدی، حال آن که او اغلب، بر اثر بیماری، ناگزیر بود همچون آندرومدا بسته به صخره، در خانه اش در بند بماند، اسارتی که به ندرت از آن خلاصی می یافت. وانگهی، آیا به راستی دوستی وجود دارد؟ رفته رفته، با درد و تلخکامی بسیار، در وجود دوستی شک می کرد. و شاید هم حتی امکان پرداختن به دوستی و حفظ آن را نداشت. پس چه باید می کرد؟ همه آنچه برایش می ماند پذیرش انزوا و ترجمه و تفسیر آثار نویسندگانی بود که دوست می داشت، می پرستید، اما رفته رفته از افق او دور می شدند: بدین گونه بود ترجمه و تفسیر کتاب کنجد و سوسنهای جان راسکین، تفسیری اعجاب آور که با پشتکار و دقت بینهایت انجام گرفته است.

اما در همان زمان ژان سنتوی، این صندوقچه پنهانی شکها و دودلی ها، و بلندپروازی های سرکوفت خورده او، مشکل آینده و این که «چه باید کرد» را می توان در گفت و گوی آقای دوروک، آقای سنتوی و ژان دید. دوروک بر این عقیده بود که ژان باید وارد حرفه دیپلماتیک شود، کاری که جوانان نماینده محیط پروست، مانند برتران دوفنون، مثلاً، در آن زمان می کردند. اما ژان این پیشنهاد را به تندی رد کرد: حرفه دیپلماتیک برای او به «معنی از کار افتادن زندگی» و مرگ روحش بود (شگفت این که در اینجا نیز از یک اصطلاح پزشکی استفاده می کرد). گرایشهای فلسفی اش، که به آنها بسیار دل بسته بود، و نیز گرایشهای شاعرانه اش، نمی توانست با کار در زمینه ای که به مسایل مالی بین المللی یا مناسبات میان کشورها می پرداخت، آن گونه که باید فعال شود. و در گفت و گویی که یادآور بحثی از افلاطون است، ژان و دوروک از دو برداشت متضاد سخن می گویند که هر دو شدنی اند.

دوروک، با روحیه عملی اش، که زندگی را فقط حرکت می داند و به روح

و جان اعتقادی ندارد، از زمره کسانی است که معتقدند پرداختن به کاری مانع از آن نمی شود که انسان به کار دیگری نیز پردازد؛ حتی برعکس، آدمی که به بیش از یک کار می پردازد مستعدتر و کارآمدتر است؛ در تأیید گفته های خویش نمونه های معتبری چون کارلایل، و بوکاچورا مثال می زند که — به گفته او — این یکی دیپلمات برجسته ای نیز بوده است؛ یا شکسپیر که می توانست شاه خیلی خوبی باشد همان گونه که شاعر بزرگی بود. اما در این جا است که در پس چهره خیالی ژان سنتوی، با گوشه هایی از شخصیت پروست جوان، جاه طلبی ها، تضادهای درونی، ناتوانی ها و سرخوردگی هایی که در انتظار اوست آشنا می شویم. و از این دیدگاه، آنچه این کتاب به ما می آموزد بس بیشتر از آنی است که ممکن بود او در نامه ای به محرم ترین دوستش بنویسد. پروست گرایش داشت که جهان را بسیار دوست بدارد، اما خیلی زود باید از آن چشم می پوشید. برای او انجام کاری همزمان با کاری دیگر نشدنی بود، همان گونه که بودلر هم نتوانسته بود در امتحانات قبول شود. مشکل او در خود کار کردن بود. توانایی کار کردن بسیار را نداشت. اگر آن اندک توان را به کار چیزهایی آن قدر بیرونی می انداخت، رفته رفته خویشتن را دچار برهوتی فزاینده می کرد. آنچه سخت به آن نیاز داشت این بود که به خویشتن تمرکز دهد، در ژرفای خویش بکاود، حقیقت را جستجو کند، همه درون خود را به بیان بکشد، و هر چیز سطحی و بیهوده ای را به قاطعیت از خود دور کند.

از این گفته های پر از شهامت، که به صدای بلند، و کمابیش با شوری رمانتیک، خطاب به همه کسانی به زبان آورده می شد که او را به ترس از جهان بیرونی متهم می کردند و (همانند پدرش، دوستان پدرش، برادرش) دانشمندان بزرگ و سیاستمدارانی را می ستودند که همه دشواری های فکری و عملی را بر خود هموار می کردند تا آنان نیز روزی از لبخند و ستایش زنان بهره مند شوند، یک مفهوم بسیار روشن و بی پرده، بی هیچ تزلزل و گنگی،

فراست می آید: دل بستگی شوریده‌واری به شاعری، و نیز به فلسفه (آن گونه که استادش دارلوبه او آموخته بود) و همه چیز خود را در آنها فنا کردن. اما در عین حال، سلسله‌ای از مانع و دشواری نیز بر سر راه بود که نه چندان از محیطی که در آن زاده شده بود و می زیست (محیط پزشکان، اهل علم، مردمان اهل عمل) بلکه از ژرفای درون خود او می آمد: آگاهی بر این که بیمار بود («توانایی کار بسیار ندارم، باید اندک رمقی را که دارم در یک جهت تنها متمرکز کنم.»). و بیماری اش نه تنها جسمی که روحی هم بود. به این معنی که در درون خود همنشین بدی را سراغ کرده بود که نمی گذاشت آنچه را که آغاز می کرد به انجام برساند، که پیشروی اش را در راه پر افتخار آرزوهایی که با دوروک از آنها سخن گفته بود، سد می کرد، و این همنشین بد تنبلی بود. و پدرش این را می دید و به خود می گفت و در هر فرصتی با دیگران نیز در میان می گذاشت که: «مارسل اراده ندارد.»

در سالهای پس از شکست بزرگ ژان سنتوی، که یکسره تنها در شعور خود او جریان داشت انگار که خواسته باشد در این راز پنهان نگه داشته نیروی اسرارآمیزی برای دوباره از اول آغازیدن پیدا کند، در دنیای ظاهراً پوچی که در آن می زیست، در پس لبخند مهربانانه و کمابیش تعارف آمیزش، غرق در بحران شکستی که هیچکس نمی بایست از آن خبر می یافت، از پروراندن هیجان عبث دل بستگی و شوری که هیچ ثمره‌ای به بار نمی آورد دست کشید، اما به کندوکاو در رمز آن دو عامل منفی که دچارشان بود (بیماری آسم، ولننگاری) پرداخت تا راه گریز از آنها، اگر نه پیروزی بر آنها را، بیابد.

در بحث با دوروک شاید ساده لوحانه از «جان» سخن گفته بود، و مخاطبش با لبخندی گفت: «جان؟ از دکتر د، دوست پدرتان بپرسید که جان چیست. می ترسم در جواب به شما بخندد.» اما برای کسی چون او هم، که به آسم دچار است، پزشک لازم است، بی پزشک نمی توان سر کرد. پزشکان به نظر بازیگرانی می آیند که در پیرامون بدن بیمار نقش بازی می کنند، که نه برای درمان آن که بیشتر برای مشاهده و گواهی فراخوانده

شده‌اند، آن گونه که وکیلان می‌کنند. پزشکانی، مانند پروفیسور ژرژ دیولافوا، که وقار رفتارشان با برازندگی و جذابیت ظاهری‌شان هماهنگی داشت. اما چگونه می‌توان از خیر پزشکان گذشت؟ خرافه ترس آکند بیمار چگونه می‌تواند وجودشان را نادیده بگیرد؟

پروست، پیش از آن که پزشکان را از زندگی اش دور کند، کوشید با حربه‌هایی که در اختیار داشت رمز آن موجوداتی را که به نظر می‌رسید از قلمرو دیگری، نیرومندتر از جهان ما، باشند بشکافد و آشکار کند. هنگامی که، در حال خواندن «جستجو» به مجموعه گسترده‌ای از اصطلاحات فنی مربوط به حرفه پزشکی برمی‌خوریم؛ هنگامی که، مثلاً، راوی دچار یک حمله خفه کننده آسم شده است و از خود می‌پرسد که آیا آنچه درمورد او بطور عینی قابل مشاهده است می‌تواند علت‌های متعددی مانند تکانهای عصبی، مرحله آغازین سل، آسم، نفس گرفتگی ناشی از مسمومیت غذایی همراه با نارسایی کلیوی یا برونشیت مزمن داشته باشد، می‌دانیم که این اصطلاحات یادگار تجربه مستقیمی‌اند که او در آن سالها خود را به دستشان رها کرده بود؛ و راوی، به پیروی از پروفیسور کوتار، با پی بردن به علتها درمانهای لازم را نیز تجویز می‌کند: تکانهای عصبی را باید با بی‌اعتنایی معالجه کرد، برای درمان آغاز سل می‌توان نوعی تغذیه بیش از اندازه قوی را به کار برد که البته برای آسم و نفس گرفتگی مسمومیتی زیان‌آور است که این یکی به نوبه خود معالجه‌ای را اقتضا می‌کند که برای مسلول ضرر دارد.

واقعیت این است که نامه‌های آن زمان پروست، که به شدت از تجربه‌های خلاقانه شخصی عاری است، پر است از نام پزشکان و آکنده از نظرخواهی از دوستان و کارداناں درباره مسایل پزشکی و بهداشتی.

بروژلمان، بریسو- پروفیسور E معروف، که راوی در «جستجو» او را در یک میهمانی پرنسس دوگرمانت می‌بیند، که دوست پدر او و معالج مادر بزرگش است، «طیب اجباری» عزیزی که، به گفته پروست در نامه‌ای